



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ اسفند ۱۳۹۱

موضوع کلی: وضع

مصادف با: ۱۶ ربیع الثانی ۱۴۳۴

موضوع جزئی: مقام دوم - کیفیت وضع حروف - نظر امام (ره)

جلسه: ۸۱

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در قول ششم (نظریه امام (ره)) از اقوال مربوط به بحث از کیفیت وضع حروف است، عرض کردیم امام (ره) به دو جهت ادعا می‌کنند وضع در حروف عام و موضوع له آنها خاص است؛ یکی ایجاد بودن بعضی از حروف و دیگری عدم استقلال همه حروف است که این دو جهت موجب آن شده که ایشان معتقد شوند به اینکه وضع حروف عام و موضوع له آنها خاص است. عرض کردیم چون امام (ره) حروف را دو قسم (حکایی و ایجاد) می‌دانند این مسئله باید در هر دو قسم تبیین شود.

مقدمه:

امام (ره) در قسم اول حروف مقدماً به همان بحثی که در مقام اول (حقیقت معنای حرفی) فرمودند اشاره می‌کنند و می‌گویند معنای این قسم از حروف نفس ربط است و این حروف از ربط و نسبت حکایت می‌کنند چه آن ربط در ذهن باشد و چه در خارج، این ربط و نسبت یعنی اینکه معنای حرفی مستقلی نیست و متقوم به غیر است، این وابستگی به غیر هم در مرحله خارج است و هم در مرحله ذهن و هم در مرحله دلالت و هم در مرحله کیفیت دلالت، یعنی این وابستگی در چهار بُعد است. ربط و نسبت در خارج چیزی است که وابستگی آن به غیر معلوم است و بدون طرفین هیچ تحقق و وجودی برای ربط و نسبت نیست، مثلاً اگر زید و دار نباشد ظرفیت دار برای زید در عالم خارج محقق نمی‌شود، این وابستگی به غیر در عالم ذهن هم وجود دارد یعنی ربط ذهنی وقتی محقق می‌شود که دو مفهوم در ذهن باشند تا این ربط بین آنها شکل بگیرد پس مفهوم ربط خاص در ذهن متقوم به غیر است، در مرحله دلالت هم مطلب از همین قرار است یعنی وابستگی به غیر در مرحله دلالت هم وجود دارد یعنی مثلاً باید «فی» در بین کلمه دار و زید قرار بگیرد تا بتواند بر ظرفیت دار برای زید دلالت کند لذا تقوم به غیر در مرحله دلالت هم وجود دارد، همچنین این وابستگی در مرحله کیفیت الدلالة هم وجود دارد، منظور از کیفیت الدلالة، دلالت بر وحدت و کثرت است، مثلاً «زید فی الدار» دلالت بر وحدت می‌کند چون زید یک واحد شخصی است و دار هم بر یک مکان مشخص دلالت دارد و «فی» بر ربط بین زید واحد و دار واحد دلالت دارد، یا در مثال «کل عالم فی الدار»، کل حاکی از کثرت است و «فی» حاکی از ربط بین عالم کثیر و دار واحد است که در این مثال یک طرف آن (عالم) کثرت و طرف دیگر (دار) وحدت دارد و یا «الجسم له البیاض» که دو طرف آن کثیر است و حرف «لام» حاکی از ربط بین جسم و بیاض است لذا در مرحله کیفیت الدلالة هم تقوم به غیر وجود دارد. پس همان طور که ربط و نسبت در

خارج متقوم به غیر است در ذهن، دلالت و کیفیت دلالت هم این چنین است یعنی متقوم به غیر است پس حرف «فی» همان گونه که در خارج متقوم به غیر است در کیفیت دلالت هم متقوم به غیر است که اگر طرفین واحد باشند یک ربط است و اگر کثیر باشند ربط دیگری است. پس حروف حکایی هم در خارج و هم در ذهن و هم در اصل دلالت و هم در کیفیت دلالت متقوم به غیر است.

در حروف ایجادیه هم در واقع این وابستگی به غیر وجود دارد، حروف ایجادیه مثل حروف نداء، تأکید، قسم و امثال آن برای ایجاد معنای خودشان وضع شده‌اند، مثلاً حرف نداء برای ایجاد معنای نداء به حمل شایع وضع شده است، حال ممکن است منادا واحد یا کثیر باشد، یعنی ممکن است گفته شود «یا زید» که منادا واحد است و ممکن است گفته شود «یا ایها الناس» که منادا کثیر است. در هر حال با حرف نداء معنای نداء محقق می‌شود و هیچ کدام از حروف ایجادیه حاکی از یک معنای مستقر در موطن خودش نیست یعنی با قطع نظر از استعمال هیچ حقیقتی برای این حروف نیست و با استعمال است که معنای این حروف ایجاد می‌شود. اگر گفتیم «یا زید» این واحد شخصی است اما اگر بگوییم «یا ایها الناس» اینجا افراد متعددی را شامل می‌شود و کثیر است. حال ما باید وضع حروف را هم نسبت به جایی که یک واحد شخصی و یک ربط وجود دارد و هم نسبت به جایی که ربط‌های متعدد وجود دارد تشریح کنیم، در حروف ایجادیه هم مطلب از همین قرار است. بر این اساس ما باید ادعای امام (ره) (وضع حروف عام و موضوع‌له آنها خاص است) را در مورد هر دو قسم از حروف (حروف حکایی و ایجادیه) توضیح دهیم. مشکلی در عام بودن وضع حروف نیست چون واضع حرف را تصور می‌کند و معنای آن را هم تصور می‌کند لکن سخن در موضوع‌له است چون اگر لفظ را برای همان معنای متصور وضع کند در این صورت وضع عام و موضوع‌له هم عام خواهد بود چون معنای اسمی است لذا باید لفظ را برای مصادیق و جزئیات و ربط‌های حقیقی قرار دهد (در قسم اول حروف) حال سؤال این است که واضع چگونه این کار را انجام می‌دهد و وقتی وضع عام است چگونه موضوع‌له خاص می‌باشد؟ (هم نسبت به وضع حروف ایجادیه و هم حروف حکایی و هم در جایی که ربط و ایجاد یک واحد شخصی باشد و هم در جایی که کثیر باشد) پس به طور کلی ۴ نوع مثال در این بحث وجود دارد.

ما فعلاً مسئله را در جایی که ربط و ایجاد واحد باشد حل می‌کنیم و سپس در جایی که ربط و ایجاد کثیر باشد مسئله را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۱- نوع اول:

اما در قسم اول مثل «زید فی الدار» که یک ربط جزئی و واحد وجود دارد و حرف هم حکایی است، سؤال این است که واضع چگونه لفظ «فی» را برای همه مواردی که طرفین معنای حرفی یک واحد شخصی است وضع می‌کند. حرف «فی» قرار نیست فقط در «زید فی الدار» استعمال شود بلکه در مواردی مثل «عمرو فی الدار»، «بکر فی الدار» و امثال آن هم استعمال می‌شود یعنی هر کدام از این موارد مصداقی از ربط و نسبت است، وقتی واضع می‌خواهد لفظ «فی» را برای ربط‌های واحد شخصی وضع کند در حالی که طرفین آن یکی هستند چگونه از این عام به مصادیق آن منتقل می‌شود؟ مشکل

اصلی این بود که اگر همان معنای عام متصور را بخواهد موضوع له قرار دهد و مثلاً بگوید من لفظ «فی» را برای مفهوم کلی ربط وضع می‌کنم، در این صورت معنای اسمی خواهد بود نه حرفی، اگر هم بخواهد بگوید لفظ «فی» را برای مصادیق آن وضع می‌کنم مشکل این است که مصادیق آن نامتناهی هستند که قابل تصور نیستند تا بخواهد حرف را برای مصادیقش وضع کند، بین خود این افراد و مصادیق هم یک جامع ذاتی ماهوی وجود ندارد یعنی بین ربط زید و دار در کلامی که الآن از من صادر می‌شود با ربط بین زید و دار در کلامی که بعداً از من صادر خواهد شد و همچنین ربط بین زید و دار در کلام شما هیچ جامع ماهوی ذاتی که دارای جنس و فصل باشد، وجود ندارد لذا واضع از راه جامع عنوانی مشکل را حل می‌کند، جامع ماهوی و ذاتی همان جنس و فصل و ذاتیات مشترک بین افراد است که در ما نحن فیه متصور نیست لذا یک جامع عنوانی تصور می‌شود که همه افراد و مصادیق را در بر گیرد. پس واضع لفظ «فی» را تصور می‌کند و معنایی را که تصور می‌کند یک معنای اسمی مستقل مثل ربط و نسبت نیست بلکه عنوانی مثل النسبة الظرفية است که این عنوان، معنونات کثیری دارد مثل اینکه کسی بگوید «کل المجتمعون فی هذه المدرسة» که این یک عنوانی است که معنونات زیادی دارد و این گونه نیست که رابطه «المجتمعون فی هذه المدرسة» و افراد مثل رابطه انسان و افراد آن باشد که در بعضی ذاتیات با هم مشترکند، بلکه رابطه عنوان و معنون غیر از رابطه کلی و فرد است، پس واضع در مقام وضع نخست لفظ «فی» را تصور می‌کند، سپس جامع عنوانی «النسبة الظرفية» را هم تصور می‌کند و بعد از آن می‌گوید من لفظ «فی» را برای معنونات این عنوان جامع وضع می‌کنم.

۲- نوع دوم:

شبهه همین مسئله در مورد حروف ایجادیه هم جریان دارد مثلاً در جایی که گفته می‌شود «انّ زیداً قائمٌ» زید یک واحد شخصی و قائم هم یک واحد است و حرف «انّ» معنای تأکید را در مورد قیام زید ایجاد می‌کند، مسئله وضع در این قسم از حروف راحت تر است چون در حروف ایجادیه تا قبل از استعمال هیچ معنایی نبوده و استعمال است که باعث ایجاد و وجود ایقاعی معنی می‌شود و ایجاد در واقع مساوق با جزئیت است. اما اینکه چگونه مثلاً حرف «یا» بر آن معنای ایجادیه جزئی دلالت دارد در حالی که مصادیق آن زیاد هستند؟ عرض می‌کنیم در اینجا هم واضع از راه جامع عنوانی مشکل را حل می‌کند به این نحو که یک جامع عنوانی را تصور می‌کند که معنونات زیادی دارد و لفظ را برای معنونات این جامع عنوانی قرار می‌دهد لذا در مورد حروف ایجادیه هم وضع عام و موضوع له خاص می‌باشد.^۱

تذکر اخلاقی: پرهیز از لجاجت

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «إياك و اللّجاجة فانّ اولها جهلٌ و آخرها ندامة»^۲؛ از لجاجت بپرهیزید که اول آن نادانی و آخرش هم پشیمانی است. این خیلی مهم است که انسان اعمال و رفتارش را مراقب باشد، در هر زاویه‌ای از زوایای فکر و

۱. مناهج الوصول، ج ۱، ص ۸۶-۸۴؛ تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۴۷-۴۴.

۲. تحف العقول، ص ۱۴.

روح انسان و در هر عملی از اعمال انسان می‌توان وجوه مختلف شر و خیر را تصویر کرد، باید ببینیم مرز بین استقامت و لجاجت، ایستادگی و لجاجت کجاست، این خیلی ظرافت می‌خواهد که انسان در رفتارها و زندگی خود به گونه‌ای عمل کند که رفتارش قلب نشود، چون گاهی بعضی امور باعث می‌شود که عمل انسان دگرگون می‌شود، اینکه گفته می‌شود پل صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است به این معنی نیست که حقیقتاً پل صراط مثل شمشیر تیز و موی باریک باشد بلکه صراط آخرت و صراط سعادت همین دنیا است، همه کارهایی را که ما انجام می‌دهیم از قبیل درس خواندن، تبلیغ رفتن و غیره به حسب ظاهر و نگاه سطحی برای تبلیغ دین و احساس مسؤولیت است و گمان می‌کنیم در مسیر تبلیغ و تبیین دین و شریعت گام بر می‌داریم ولی گاهی ممکن است مسئله به گونه‌ای دیگر باشد و دنیا در عمق وجود ما بیش از کسانی که ما فکر می‌کنیم اهل دنیا هستند، رسوخ کرده باشد پس انسان باید دائماً مراقب رفتار و کردار خودش باشد و به نگاه و تعریف و تمجید دیگران کاری نداشته باشد، پس باریک‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر بون صراط به این معنی است که خیلی انسان باید دقت داشته باشد تا در مسیر مستقیم حرکت کند، عملی ممکن است به ظاهر تبلیغ دین باشد ولی باطن آن فخر فروشی باشد. گاهی آن قدر ما از اعمال خود غافل می‌شویم که بعد از عمری تلاش و کوشش هیچ اندوخته و سرمایه‌ای عاید ما نمی‌شود. لجاجت هم یکی از ردائل اخلاقی است که انسان باید از آن دوری کند، انسان باید در زندگی شخصی، خانوادگی و ارتباط با دیگران سعی کند که از پافشاری بی‌خود دوری کند، انسان باید ببیند آیا پافشاری او بر یک امری لجاجت است یا استقامت در حق و اگر آن پافشاری از روی لجاجت باشد باید از آن دوری کند چون اول آن با جهل شروع می‌شود و آخرش پشیمانی خواهد بود، همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «لیس للرجوع تدبیر»؛ انسان لجوج تدبیر ندارد، همچنین در جای دیگری می‌فرماید: «الرجوع لا رأی له»؛ رجوع رأی و نظر درستی ندارد. پس انسان باید سعی کند در ارتباط با خانواده و دیگران از لجاجت دوری کند.

«والحمد لله رب العالمین»